

بررسی مواضع وقف‌های معانقه در قرآن و تاثیر آنها بر تفسیر

مریم حاجی عبدالباقی^۱

مصطفی نظر فخاری^۲

چکیده

استفاده از علامت وقف معانقه در آیه‌ای از قرآن کریم، نشانگر وجود دو وجه قابل قبول از وقف و ابتدا در آن آیه است. در صورتی که بر نشانه‌ی اول وقف شود، عبارت بین دو نشانه، ابتدای جمله‌ی دوم خواهد بود؛ اما در صورتی که بر نشانه‌ی دوم وقف شود، عبارت بین دو نشانه، متعلق به جمله‌ی اول خواهد بود. این دو وجه از وقف و ابتدا، دو معنای متفاوت را به شنونده القاء می‌کند که این تفاوت در معنا، نشان دهنده‌ی اختلاف نظر معربان و مفسران در اعراب و تفسیر این آیات است. در این مقاله سعی شده تا ضمن بررسی تفسیری و تحلیل دو وجه وقف و ابتدا در تعدادی از مواضع مشهور وقف‌های معانقه، نشان داده شود که انتخاب هر یک از وجوه چه تاثیری بر تفسیر آن آیه دارد؛ سپس بر اساس نظر مفسران شیعه وجه ارجح معرفی شده و حاصل آن است که امکان حذف علائم وقف معانقه و استفاده از علائم دیگر وجود دارد.

واژه های کلیدی: وقف، ابتدا، معانقه، تفسیر قرآن، اعراب آیات

^۱. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال.

^۲. دانش آموخته کارشناسی ارشد رشته علوم قرآن و حدیث، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال.

مقدمه

رعایت وقف و ابتداء در خواندن یک متن، خواه در زبان فارسی و خواه در زبان عربی، نقش به‌سزایی در فهم آن متن دارد تا آن‌جا که گاه عدم رعایت وقف و ابتدا و تقطیع نامناسب موجب القای معنایی مغایر با مراد نویسنده می‌شود. موضوع وقف و ابتداء در قرآن کریم که سخن خداوند حکیم است بیش از کلام بشری حائز اهمیت است. انتخاب محل‌های متفاوت وقف و ابتدا، در قرآن کریم، باعث القای معنای متفاوتی می‌شود و در حالی‌که احیانا تنها یکی از این معانی متعدد و متفاوت، مراد خداوند است. متاسفانه محل‌های مناسب وقف و ابتدا به صورت توقیفی به ما نرسیده است. از این رو، علمای این علم سعی کرده‌اند با استفاده از دانش‌های تفسیر، نحو، لغت و دیگر علوم مرتبط، این محل‌ها را شناسائی نمایند. در میان علوم قرآنی، دانش‌های «وقف و ابتدا» و «تفسیر» بیشترین تاثیر متقابل را بر یکدیگر دارند. به نظر می‌رسد که در میان علائم وقف، وقف معانقه بیشترین تاثیر پذیری را از دانش تفسیر داشته باشد و به همین دلیل علمای دانش وقف و ابتدا هر دو وجه را جایز دانسته و قاری را در انتخاب یکی از آن‌ها مخیر کرده‌اند. اما در این مقاله سعی شده تا ضمن بررسی تفسیری و تحلیل مواضع مشهور وقف‌های معانقه، نشان داده شود که امکان انتخاب وجه ارجح بر اساس نظرات مفسران شیعه وجود دارد؛ بنابراین می‌توان علائم وقف معانقه را در این مواضع حذف، و به جای آن‌ها از علائم دیگر استفاده کرد. برای این منظور بر تفاسیر شیعه بر مجمع البیان و المیزان تکیه شده است؛ و از نظرات ارائه شده در مصحف محشی که توسط کارشناسان شورای عالی قرآن تهیه گردیده، استفاده شده است. هم‌چنین از تحقیقاتی که در مرکز طبع و نشر قرآن جمهوری اسلامی ایران در این زمینه انجام پذیرفته بهره‌ی فراوان برده شده است.

تعریف وقف معانقه

«معانقه» از سه حرف اصلی «عین»، «نون» و «قاف» تشکیل شده است که «عق» به معنی گردن می‌باشد و «معانقه» در لغت به معنای به حال دوستی، دست بر گردن یکدیگر انداختن است.^۱ در اصطلاح علم قرائت، به دو موضع وقف نزدیک به هم، که هر یک از دو موضع، صلاحیت وقف داشته باشند، اما وقف بر هر یک از دو موضع، مانع از وقف بر موضع دیگر شود، «وقف معانقه» می‌گویند. به بیان دیگر، قاری باید یا بر موضع اول وقف کند و یا بر موضع دوم و نمی‌تواند، در یک قرائت، بر هر دو موضع وقف کند؛ زیرا وقف هم‌زمان بر دو موضع باعث اخلال در معنا می‌شود. به همین جهت، قاری باید مراقب باشد تا بر هر دو موضع وقف نکند. به «وقف معانقه»، «وقف مراقبه» نیز می‌گویند و وجه تسمیه‌ی «وقف معانقه» معنای لغوی آن است گویی دو موضع وقف، به علت نزدیکی

۱. نک. «المعانقه فی حال الموده اذا جعل یدیه علی عنقه و ضمه الی نفسه و تعانقا»؛ ابن فارس، ص ۷۲۳.

زیاد، دست برگردن یکدیگر انداخته‌اند. علامت وقف معانقه، یک جفت علامت سه نقطه است (⋯) که گویا از سه نقطه کلمه معانقه گرفته شده است. بنابر گفته‌ی ابن جزری^۱، نخستین کسی که وقف معانقه را مورد توجه قرار داد، ابوالفضل رازی^۲ بود. گفته می‌شود که او این وقف را از «مراقبه» در عروض گرفته است. شاید به همین دلیل به وقف معانقه، وقف مراقبه نیز می‌گویند.

معرفی برخی از مواضع وقوف معانقه

مواضع وقف معانقه در مصاحف مختلف، متفاوت است. علت این امر اختلاف نظر بین صاحب نظران درباره وقف بر یکی از دو موضع است. به طوری که تعداد این مواضع در مصاحف مختلف بین سه تا سی مورد نقل شده است. برخی از مواضع مشهور وقف معانقه به این شرح است.

۱. سوره بقره آیه ۲ «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»
۲. سوره بقره آیه ۹۶ «وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرًا أَكْبَرَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ...»
۳. سوره بقره آیه ۱۹۵ «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»
۴. سوره بقره آیه ۲۸۲ «... وَلِيَكْتَبَ بَيْنَكُمُ الْكِتَابَ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا...»
۵. سوره آل عمران آیه ۷ «...وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ...»
۶. سوره آل عمران آیه ۳۰ «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا...»
۷. سوره مائده آیه ۲۶ «قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ...»
۸. سوره مائده آیه ۴۱ «... يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنِ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ...»
۹. سوره اعراف آیه ۱۷۲ «...وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا...»
۱۰. سوره اعراف آیه ۱۸۸ «... وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»
۱۱. سوره توبه آیه ۱۰۱ «وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ...»

۱. نک. ابن جزری، ج ۱، ص ۲۳۷.

۲. نک. ابوالفضل عبدالرحمن بن احمد عجلی رازی (۳۷۰-۴۵۴ هـ. ق) از علمای قرائت و ادب است، زرکلی ج ۳، ص ۲۹۴.

۱۲. سوره ابراهیم آیه ۹ « أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ ۚ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ ۚ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ ... »
۱۳. سوره فرقان آیه ۳۲ « وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً ۚ كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا »
۱۴. سوره قصص آیه ۳۵ « ... وَنَجْعَلُ لَكُمْ سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا ۚ بِآيَاتِنَا ۚ أَنْتُمْ وَمَنِ اتَّبَعَكُمْ أَلْغَالِبُونَ »
۱۵. سوره فتح آیه ۲۹ « ... ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ ۚ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ ۚ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطَاةً ... »
۱۶. سوره ممتحنه آیه ۳ « لَنْ نَنْفَعَكَ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ ۚ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۚ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ »

جستجوی وجه ارجح در تعدادی از مواضع وقف معانقه

در مواضع وقف معانقه عبارتی که بین دو علامت قرار می‌گیرد می‌تواند به جمله قبل و یا جمله بعد از خود وابسته باشد، در صورت وقف بر علامت اول، این عبارت وابسته به جمله‌ی دوم خواهد بود و در صورت وقف بر علامت دوم، این عبارت وابسته به جمله‌ی اول خواهد بود. در هر یک از این دو حالت، آیه دارای معنی و تفسیری متفاوت است. در این بخش سعی می‌شود تا ضمن بررسی دو وجه، در تعدادی از آیات، بر اساس شواهد و دلایل، وجه ارجح معرفی گردد.

آیه‌ی اول: سوره بقره، آیه ۲

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ ۚ فِيهِ ۚ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ .

- وجه اول:

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ *^۱ فِيهِ ۚ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ .

اعراب وجه اول:

«ریب» اسم «لا»؛ خبر «لا»، محذوف؛ «فیه» خبر مقدم؛ «هدی» مبتدای موخر .

معنی وجه اول:

آن کتاب است، بدون شک * در آن برای پرهیزگاران هدایت است.

- وجه دوم:

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ * هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ .

اعراب وجه دوم:

۱. از این علامت در این مقاله به عنوان علامت وقف استفاده شده است.

«ریب» اسم «لا»؛ «فیه» خبر «لا»؛ «هدی» خبر مبتدای محذوف؛ که تقدیرش این طور می شود: «هو هدی للمتقین».

معنی وجه دوم:

آن کتابی است که شکی در آن نیست* هدایت است برای پرهیزکاران.

- وجه سوم:

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (کل آیه بدون وقف تلاوت شود).

اعراب وجه سوم:

«ذلك» مبتدا؛ «الكتاب» خبر اول؛ «لاریب» خبر دوم؛ «هدی» خبر سوم.

معنی وجه سوم:

آن کتابی است که شکی در آن راه ندارد و مایه هدایت پرهیزکاران است.

تحلیل وجه اول

وقف بر «لاریب» و ابتداء از «فیه» مستلزم آن است که جمله اول تا «ریب» کامل باشد و خبر «لا» محذوف در نظر گرفته شود.

از جمله دلایل کسانی که این وجه را پذیرفته اند این که:

۱. آنان از سوره شعراء، آیه ۵۰ را شاهد آورده و استدلال می کنند که نظیر این اسلوب در جای دیگری از قرآن به کار رفته است.

«قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ» ← گفتند: باکی نیست (هر کاری از دستت بر می آید بکن) ما به سوی پروردگارمان باز می گردیم.

۲. محذوف بودن خبر نزد عرب امر مرسوم است مثلاً گفته می شود «لاباس» به معنای «لا باس علیک»

اما به این دو استدلال این گونه پاسخ گفته شده که:

۱. با توجه به اختلاف نظم و سیاق، بین دو سوره بقره و شعراء، مقایسه این دو آیه نمی تواند صحیح باشد.

۲. همان گونه که نزد بعضی از عرب ها خبر «لا» حذف می شود نزد بعضی دیگر، اسم «لا» حذف می شود مثلاً گفته می شود «لا علیک» به معنای «لا باس علیک».

تحلیل وجه دوم:

وقتی بر «فیه» وقف شود و از «هدی» ابتداء گردد نیاز به محذوف گرفتن خبر «لا» نیست اما در مورد نقش «هدی» وجوه مختلفی عنوان شده که در این تحقیق، مشهورترین آنها، (خبر برای مبتدای محذوف) ذکر شده است. به بیان دیگر این وجه از اعراب نیز مستلزم محذوف گرفتن است، ولی این

بار در عبارت دوم؛ اگر «هدی» را خبر برای ابتدای محذوف بگیریم، تقدیر جمله دوم این چنین می‌شود «هو هدی للمتقین». این وجه، یعنی وقف بر «فیه»، وجهی است که بسیاری از مفسران آن را صحیح دانسته و بر این اساس آیه را تفسیر کرده‌اند.^۱

از جمله دلایل کسانی که این وجه را پذیرفته‌اند استشهاد به آیه دوم سوره سجده است: «تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَأَرْيَبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» ← این کتابی است که از سوی پروردگار جهانیان نازل شده، و شک و تردیدی در آن نیست. در واقع با توجه به این که در این آیه وقف بر «لاریب» قبیح است، (زیرا در صورت وقف بر «لاریب»، عبارت «فیه من رب العالمین» فاقد معنای مفید می‌شود). با استشهاد به این آیه سعی در اثبات برتری وقف بر «فیه» در آیه دوم سوره بقره شده است. بنابراین، این وجه نسبت به وجه اول، پسندیده‌تر است. اما نظر سومی نیز وجود دارد.

تحلیل وجه سوم:

وجه سوم بر این اساس استوار است که بر هیچ یک از دو موضع وقف نشود در این صورت «هدی» می‌تواند خبر سوم برای «ذلک» محسوب شود. با توجه به این که سه قسمت این آیه یعنی «ذلک الکتاب»، «لاریب فیه» و «هدی للمتقین» از نظر معنایی به شدت به هم مرتبط‌اند و هر سه بخش با هم، در پی معرفی کتاب الهی هستند و از طرفی آیه از آیات کوتاه است، به نظر می‌رسد با یک نفس خواندن کل آن، بهتر مراد و مقصود الهی را به شنونده القاء نماید. زیرا این وجه، هم در بردارنده بهترین اسلوب ادبی است و هم مراد الهی را به بلیغ‌ترین نحو می‌رساند.

نتیجه:

خواندن این آیه به یک نفس ارجح است بنا بر آن که «هدی للمتقین» خبر سوم باشد برای «ذلک» اما در صورتی که قرار باشد بر یکی از دو موضع وقف معانقه وقف شود وقف بر «فیه» مناسب است.

آیه دوم: سوره بقره، آیه ۹۶

وَلْتَجِدْنَهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ ۖ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا ۖ يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ ...

- وجه اول:

وَلْتَجِدْنَهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ ۖ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا* يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ ...

اعراب وجه اول:

«واو» در «و من الذین اشركوا» واو عاطفه؛ «من الذین اشركوا» جار و مجرور متعلق به محذوف «احرص»؛ که تقدیر جمله چنین می‌شود (و احرص من الذین اشركوا).

^۱. نک. زمخشری، ج ۱، ص ۳۵؛ رازی، ج ۱، ص ۲۶۶؛ آلوسی، ج ۱، ص ۱۱۰.

معنی وجه اول:

«و آنها (یهودیان)^۱ را حریص‌ترین مردم - حتی حریص‌تر از مشرکان - بر زندگی (این دنیا و اندوختن ثروت) خواهی یافت. هر یک از آنها آرزو دارند هزار سال عمر کنند.

- وجه دوم:

وَلتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ * وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ ...

معنی وجه دوم:

«و آنها (یهودیان) را حریص‌ترین مردم بر زندگی (این دنیا و اندوختن ثروت) خواهی یافت؛ و (گروهی) از مشرکان (هستند که) آرزو دارند هر یک هزار سال عمر کنند.

اعراب وجه دوم:

«واو» در «و من الذين اشركوا» واو استیناف؛

«من الذين اشركوا» خبر مقدم برای مبتدای محذوف «فريق»؛

«يود» صفت برای موصوف محذوف «فريق».

تحلیل وجه اول

در وجه اول «واو» در «و من الذين اشركوا» واو عاطفه، و این جار و مجرور متعلق به «احرص» محذوف در نظر گرفته شده است. به بیان دیگر (احرص من الذين اشركوا) بر «احرص الناس على حيوة» عطف شده است. بدین ترتیب قرآن، یهودیان را حریص‌ترین مردم معرفی می‌کند و به طور خاص (حتی) حریص‌تر از مشرکان. از دلایلی که این وجه را تایید می‌کند سیاق و موضوع آیات قبل همین سوره است.

«قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۹۴) وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ». (۹۵)

«بگو: اگر (چنان که مدعی هستید) سرای آخرت در نزد خدا، مخصوص شماست نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می‌گویید (۹۴) ولی آنها، به خاطر اعمال بدی که پیش از خود فرستاده‌اند، هرگز آرزو مرگ نخواهند کرد؛ و خداوند از ستمگران آگاه است. (۹۵)

اما ممکن است این سوال مطرح شود که: مشرکان هم جزئی از مردم هستند، وقتی گفته شده یهودیان از همه مردم به زندگی دنیا حریص‌ترند، چه فایده‌ای دارد که در ادامه گفته شود که آنها از مشرکان نیز حریص‌ترند؟ به این پرسش این‌گونه پاسخ داده شده که: آوردن این مطلب از باب

^۱ نک. مفسران اتفاق نظر دارند که ضمیر «هم» در «لنجدنهم» به یهودیان دلالت می‌کند. طبرسی، ج ۳، ص ۳۲؛

طباطبائی، ج ۱، ص ۲۹۹.

تخصیص بعد از تعمیم است و یکی از فواید آن این است که، حرص شدید مشرکان تذکر داده می‌شود و از سوی دیگر هشدار شدیدی برای هر دو گروه یهودیان و مشرکان باشد.

تحلیل وجه دوم

اگر بر «حیوه» وقف شود در این صورت «و من الذین اشركوا» ابتدای جمله‌ی بعد خواهد بود و در این صورت «واو» در «و من الذین اشركوا» مستانفه تلقی می‌شود. بدین ترتیب معنی جمله دوم این است که: گروهی از مشرکان هستند که هر یک دوست دارند هزار سال عمر کنند. از میان علمای وقف و ابتداء و قرائت عده‌ای این وجه را برگزیده‌اند از جمله می‌توان به سجاوندی^۱ و نافع^۲ اشاره کرد. اما از اشکالاتی که بر این وجه وارد شده این‌که: پذیرش این وجه مستلزم محذوف گرفتن موصوف است که با توجه به وجود اعراب دیگری که مستلزم محذوف گرفتن موصوف نیست به نظر صحیح نمی‌رسد.^۳ از سوی دیگر بعید به نظر می‌رسد با توجه به سیاق این آیه و آیات قبل، در ابتدای آیه یهودیان حریص‌ترین مردم معرفی شوند و در ادامه، شدت حرص مشرکان شرح داده شود.

نتیجه:

با توضیحات ارائه شده به نظر می‌رسد که وقف بر «حیوه» وجه مرجوح و شاید مردود بوده و مراد خداوند در این آیه معرفی یهودیان به‌عنوان حریص‌ترین مردم، حتی حریص‌تر از مشرکان باشد. بیشتر مفسران، وقف بر «اشركوا» را وجه ارجح دانسته‌اند.^۴

آیه‌ی سوم: سوره آل عمران، آیه ۷

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ

وجه اول:

.... وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ * وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا.

معنی وجه اول:

تأویل آیات را فقط خدا می‌داند * و راسخان در علم می‌گویند: ما به همه آن (چه محکم و چه متشابه) ایمان آوردیم، همه از طرف پروردگار ماست. و یا (در حالی که آنها) می‌گویند: ما به همه آن ایمان آوردیم،...

۱. نک. سجاوندی، ج ۱، ص ۳۶۶.

۲. نک. دانی، ص ۱۶۹.

۳. نک. طبرسی که اساساً حذف موصوف را در چنین مواردی صحیح نمی‌داند، طبرسی، ج ۱، ص ۳۲۳.

۴. به‌عنوان نمونه، نک. طبرسی، ج ۱، ص ۳۲۳؛ طباطبائی، ج ۱، ص ۳۲۸.

اعراب وجه اول:

«واو» در «والراسخون فی العلم»، «واو» استیناف.

«والراسخون»، مبتداء؛ «يقولون» خبر.

وجه دوم:

... وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ * يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا.

معنی وجه دوم:

تاویل آیات را فقط خدا و راسخان در علم می دانند، (آنها) می گویند: ما به همه آن (چه محکم و چه متشابه) ایمان آوردیم، همه از طرف پروردگار ماست.

اعراب وجه دوم:

«واو» در «والراسخون فی العلم»، «واو» عاطفه؛

«والراسخون» عطف بر «الله»؛

«يقولون»، در یک جمله مستأنفه، خبر برای مبتدای محذوف «هم».

و یا، جمله حالیه برای «الراسخون فی العلم».

بررسی و تحلیل محل مناسب وقف، در این آیه، به خوبی نشان دهنده ی تاثیر وقف و ابتدا بر تفسیر است و بر اساس این که «الراسخون فی العلم» عطف بر «الله» باشد و یا ابتدای یک جمله ی مستأنفه باشد، مفسران دو تفسیر متفاوت برای این آیه بیان کرده اند. گروهی قائلند که راسخان در علم نیز عالم به تاویل هستند و گروهی علم به تاویل را فقط از آن خداوند می دانند. بر اساس این دو تفسیر، عالمان علم وقف و ابتدا «وقف معانقه» را برای این دو موضع پیشنهاد کرده اند. بدین معنی که باید بر یکی از دو موضع (قبل و یا بعد از عبارت «والراسخون فی العلم») وقف شود. اما وقف بر دو موضع و یا به تنهایی قرائت کردن این عبارت صحیح نیست.

تحلیل وجه اول:

اگر بر «أَلَا اللَّهُ» وقف شود و از «والراسخون» ابتدا گردد بدین معنا خواهد بود که کلام تا «أَلَا اللَّهُ» کامل است و علم به تاویل مخصوص خداوند است.

دلایل قائلین این وجه عبارتند از:

۱- شأن نزول

از امام صادق (ع) روایت شده است که چند نفر از یهودیان نزد پیامبر (ص) آمدند و از ایشان سؤال کردند که آیا «الم» از سوی خدا بر تو نازل شده است؟ پیامبر (ص) پاسخ فرمودند، بله. سپس آن ها این مسئله را دستاویز قرار داده و گفتند: به حساب ابجد، «الف» یعنی یک، و «لام» یعنی سی و «میم» یعنی چهل، که جمعش می شود: هفتاد و یک. سپس آن ها چنین استدلال کردند که: شگفت انگیز است

کسی دینی را بپذیرد که هفتاد و یک سال بیشتر دوام ندارد. در ادامه آن‌ها از پیامبر (ص) در مورد بقیه حروف مقطعه سؤال کردند و بر اساس حروف ابجد، اعداد متناسب با هر یک را محاسبه کردند و اعدادی را بدست آوردند و در آخر به نتیجه‌ای نرسیدند و رو به پیامبر (ص) کرده و گفتند: ما از کار تو سر در نمی‌آوریم و نمی‌فهمیم به تو چه داده شده است. شاید همه این اعداد با هم جمع می‌شود و شاید هم بیشتر از این‌ها باشد. امام صادق (ع) پس از بیان این ماجرا این آیه را تلاوت فرموده و گفتند این آیه در شأن آن‌ها نازل شد.^۱

از این شأن نزول این‌گونه برداشت می‌شود که، مراد خداوند از نزول آیه، نکوهش کسانی است که با طرح شبهه سعی در زیر سؤال بردن حقایق را داشته‌اند در واقع با توجه به عبارات ابتدای همین آیه، می‌توان این‌گونه بیان کرد که، خداوند مردم را نسبت به برخورد با آیات قرآن به دو گروه تقسیم می‌کند؛

۱- گروهی بیمار دل که به دنبال آیات متشابه هستند و قصدشان فتنه‌انگیزی است و تفسیر نادرستی برای آیات جستجو می‌کنند.

۲- گروهی که علم در دل‌هایشان رسوخ کرده و می‌گویند همه آیات (چه محکم و چه متشابه) از جانب خداوند است و ما به همه آن‌ها ایمان داریم.^۲

به بیان دیگر، هدف آیه این نیست که مشخص کند تأویل را منحصرأ خداوند می‌داند و یا راسخان در علم نیز آن‌را می‌دانند بلکه هدف آیه این است که چگونگی برخورد مردم با آیات الهی را روشن سازد و پاسخی به بهانه جویی بیمار دلان باشد.

«أما»ی تفصیلیه

از دیگر دلایل قائلین به این وجه، وجود «أما»ی تفصیلیه است. لفظ «أما» در «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» بیان‌کننده‌ی تفصیل است؛ این اسلوب در آیات دیگر قرآن نیز دیده می‌شود به‌عنوان مثال در سوره کهف آیات ۷۹، ۸۰، ۸۲ آمده است؛ «أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ... ، وَأَمَّا الْعُلَامُ فَكَانَ أَبُوَاهُ مُؤْمِنِينَ...، وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ...» در چنین اسلوبی در مقابل «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» که وضعیت بیمار دلان را شرح می‌دهد، انتظار این است که در ادامه، از گروه مقابل سخن گفته شود و آن گروه مقابل «راسخان در علم» هستند. به بیان دیگر «والرأسخون فی العلم» فراز دوم «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» است. صاحب‌المیزان در تعریف دو گروه «زائغ القلب» و «راسخون فی العلم» این‌گونه می‌گوید: «زائغ القلب از آن جهت که در قلبش انحراف است، قلبی مضطرب و نا آرام دارد، در مقابل راسخ در علم، از آن جهت که سخنش «كُلُّ مَنْ عِنْدِ رَبِّنَا» است، دلش خالی از اضطراب

۱. نک. صدوق، ص ۲۴.

۲. نک. طباطبائی، ج ۳، ص ۲۷.

است.^۱ از مفسرانی که این وجه را پذیرفته‌اند می‌توان به فخرالدین رازی و ابوحیان اندلسی و علامه طباطبایی اشاره کرد. از علمای وقف و ابتدا که وقف بر «أَلَا اللَّهُ» را تام می‌دانند می‌توان ابوعمرو عثمان بن سعید دانی، سخاوی و زکریا انصاری را نام برد.

تحلیل وجه دوم:

اگر بر «فی العلم» وقف شود و از «یقولون» ابتدا گردد بدین معناست که «واو» در «الراسخون فی العلم» عاطفه است و راسخان در علم نیز عالم به تأویل آیات هستند. کسانی که این وجه را پذیرفته‌اند به روایاتی استناد کرده‌اند که به دو مورد آن‌ها اشاره می‌شود.

۱- امام باقر (ع) فرمودند: «به درستی که رسول خدا (ص) افضل راسخان در علم است، او به تمام آنچه خداوند از تنزیل و تأویل بر او نازل کرد، دانا بود و چیزی نبود که خداوند بر آن حضرت نازل گرداند و عالم به تأویلش نکند و اوصیای پس از ایشان نیز همه آن‌ها را می‌دانند.^۲

۲- از امام صادق (ع) روایت شده که فرمودند: «ما راسخان در علم هستیم و ما تأویل آن را می‌دانیم».^۳ در پاسخ به کسانی که در تأیید وجه دوم به این روایات استناد می‌کنند باید گفت، مستأنفه دانستن «واو» در «الراسخون فی العلم» با این روایات منافاتی ندارد. زیرا با وقف بر «أَلَا اللَّهُ» این معنا حاصل نمی‌شود که، راسخان در علم، دانایان در تأویل نیستند. (زیرا هدف آیه بیان این معنا نیست) لذا با استفاده از همین روایات، و آیات دیگر قرآن کریم، نتیجه گرفته می‌شود که راسخان در علم، عالم به تأویل هستند. به بیان دیگر، در واقع این آیه، شأنی از شؤن راسخان در علم را بیان می‌کند که همانا تسلیم بودن ایشان در مقابل همه آیات خداوند (چه محکم و چه متشابه) است، در مقابل بیماردلان که به دنبال آیات متشابه هستند تا فتنه انگیزی کنند.

نتیجه:

بنا بر دلایلی که ارائه شد از جمله، هماهنگی با شأن نزول و سازگاری بیشتر با اسلوب ادبی، وجه اول صحیح‌تر و استوارتر است و مراد و مقصود الهی را بهتر بیان می‌کند.

آیه چهارم: سوره آل عمران، آیه ۳۰

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ.

وجه اول:

۱. طباطبایی، ج ۳، ص ۲۳.

۲. نک. کلینی، ج ۱، ص ۲۱۳، حدیث ۲.

۳. مجلسی، ج ۱۹، ص ۲۷.

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا * وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا.

معنی وجه اول:

روزی که هرکسی، آنچه را از کار نیک انجام داده، حاضر می‌بیند * و آرزو می‌کند میان او، و آنچه از اعمال بد انجام داده، فاصله‌ی زیادی باشد.

اعراب وجه اول:

«واو» در «وما عملت من سوء»، «واو» استیناف.

«ما»، موصوله در نقش مبتداء و «تَوَدُّ» خبر آن.

وجه دوم:

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا * تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا.

معنی وجه دوم:

روزی که هر کسی، آنچه را از کار نیک و آنچه را از کار بد انجام داده، حاضر می‌بیند * در حالی که آرزو می‌کند بین او و عمل بدش فاصله‌ی زیادی باشد.

اعراب وجه دوم: «واو» در «و ما عملت من سوء»، «واو» عاطفه و این عبارت عطف بر «ما عملت من خیر» «تَوَدُّ»، ابتدای یک جمله مستأنفه و یا جمله حالیه برای فاعل «ما عملت». ^۱ در این آیه سخن بر سر عبارت «و ما عملت من سوء» است عده‌ای از مفسران و معربان آن را عطف به «ما عملت من خیر» دانسته‌اند، و عده‌ای آن را شروع جمله بعدی در نظر گرفته‌اند. با توجه به این‌که هر دو وجه می‌تواند جایز باشد، بعضی از علمای وقف و ابتداء پیشنهاد وقف معانقه را در این آیه مطرح کرده‌اند اما مقام کلام الهی اقتضا دارد که وقف بهتر برای آیه در نظر گرفته شود.

تحلیل وجه اول:

اگر بر «مُحْضَرًا» وقف شود و از «و ما عملت من سوء» ابتداء گردد، «واو» استثنافیه خواهد بود و «ما» ی موصوله مبتداء و جمله «تَوَدُّ» خبر آن می‌شود. از جمله کسانی که این وجه را نیکو می‌دانند «فخر رازی» است. او در مقام تأیید این وجه و با استناد به فراز پایانی همین آیه «والله رؤوفٌ بالعباد» می‌گوید: «براساس این قول که «واو» را استیناف بگیریم، آیه قطعاً بر وعید گنهکاران دلالت نمی‌کند، مقام آیه موضع کرم و لطف است، چون خداوند در جانب ثواب «مُحْضَرًا» را در لفظ آورد، ولی در جانب عقاب «حضور» را در لفظ نیاورد، بلکه ذکر کرد که آن‌ها فرار از آن و دوری از آن را آرزو می‌کنند و

^۱. از جمله کسانی که این وجه را به‌عنوان یکی از وجوه تفسیر ذکر کرده‌اند می‌توان به این موارد اشاره کرد: زمخشری، ج ۱، ص ۳۵۲؛ اندلسی، ج ۳، ص ۹۹؛ سمین، ج ۳، ص ۱۱۷؛ آلوسی، ج ۲، ص ۱۲۳.

این یعنی جانب «وعده‌ی» الهی برای وقوع، نسبت به جانب «وعید» اولی است.^۱ از جمله مفسران و معربانی که این وجه را جایز دانسته‌اند می‌توان به جلال الدین سیوطی، مُحیی‌الدین درویش و محمد جواد مغنیه اشاره کرد.^۲ از میان علمای وقف و ابتداء، اشمونی و زکریا انصاری وقف بر «محضراً» را تام دانسته‌اند سجاوندی برای وقف بر «محضراً» علامت «ح» را قرار داده است.

تحلیل وجه دوم:

اگر بر «سوء» وقف شود و از «توّد» ابتداء گردد، «واو» در «و ما عملت من سوء»، عاطفه خواهد بود و بدین ترتیب «ما» در «ما عملت من خیر» مفعول برای «تجدد» و «ما» در «و ما عملت من سوء» به واسطه‌ی واو عطف، معطوف به آن خواهد بود. در این صورت تقدیر عبارت چنین می‌شود «ما عملت من خیر محضراً و ما عملت من سوء (محضراً)». به بیان دیگر، «ما عملت من خیر» و «ما عملت من سوء» عطف بر یکدیگر بوده، و «محضراً» در عبارت دوم به قرینه‌ی «محضراً» در عبارت اول حذف شده است. در واقع، آن شخص پس از این‌که اعمال خوب و اعمال بد خود را دید، آرزو می‌کند که اعمال بدش از او دور شود. از جمله کسانی که معتقد به عطف این دو عبارت است، علامه طباطبائی است. ایشان می‌نویسد: «اگر فرمود صاحب عمل زشت دوست می‌دارد که ای کاش بین او و آن عملش فاصله زیادی می‌بود و نفرموده دوست می‌دارد که کاش اصلاً آن عمل را نکرده بود، برای این است که عمل خود را حاضر می‌بیند».^۳ از این وجه و تفسیری که براساس آن انجام می‌شود، می‌توان به نکته‌ای اخلاقی نیز دست یافت و آن مسئله «تجسم اعمال» است که از معارف دینی و قرآنی محسوب می‌شود. چرا که براساس آیات دیگر قرآن، انسان‌ها «عین اعمالشان» را در آن روز خواهند دید.

نتیجه:

با توجه به مطالبی که بیان شد و به دلیل ارتباط بین عبارات در صورت توانایی قاری، وصل خواندن کل آیه تا «امداً بعیداً» بهترین وجه است. اما در صورت عدم توانایی قاری، وقف بر «سوء» بهتر از وقف بر «محضراً» است. زیرا وقف بر «محضراً» ممکن است این پرسش را به وجود آورد که «مگر اعمال بد حاضر نیستند؟» در صورتی که در آن روز همه‌ی اعمال حاضرند بنابراین به نظر می‌رسد لزومی بر استفاده از وقف معانقه در این آیه نیست.

آیه‌ی پنجم: سوره مائده، آیه ۲۶

^۱. رازی، فخرالدین، ج ۸، ص ۱۹۶.

^۲. نک. درویش، ج ۱، ص ۴۹۲؛ مغنیه، ج ۲، ص ۴۵.

^۳. طباطبائی، ج ۳، ص ۱۳۵.

قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ.

وجه اول:

قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ * أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ.

معنی وجه اول:

خداوند (به موسی) فرمود: این سرزمین (مقدس) بر آنها حرام است * آنها به مدت چهل سال در زمین (این بیابان) سرگردان می‌مانند.

اعراب وجه اول:

«أَرْبَعِينَ سَنَةً» ظرف زمان برای «يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ».

وجه دوم:

قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً * يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ.

معنی وجه دوم:

خداوند (به موسی) فرمود: این سرزمین (مقدس) به مدت چهل سال بر آنها حرام است * در حالی که آنها در زمین (این بیابان) سرگردانند.

اعراب وجه دوم:

«أَرْبَعِينَ سَنَةً» ظرف زمان برای «مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ»؛ «يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ» جمله حالیه. این آیه و چند آیه پیش از آن (آیات ۲۰ تا ۲۶) درباره سرگذشت قوم بنی اسرائیل است. در واقع مربوط به زمانی است که موسی (ع) قوم خود را از مصر خارج کرده و بنی اسرائیل نیز بسیاری از معجزات پیامبرشان را مشاهده کرده بودند. خداوند نعمت‌های خود را یکی پس از دیگری به آنها عطا فرمود و تنها چیزی که بنی اسرائیل نیاز داشتند، سرزمینی بود که آن را وطن خود قرار دهند و با استقلال در آن زندگی کنند. خداوند این نعمت را نیز برای آنها مهیا کرد، البته به شرط این که برای به دست آوردنش جهاد کنند. اما آنها بهانه‌جوئی و نافرمانی کردند و سرنوشت خود را تغییر دادند.

چند نکته در این آیه سزاوار توضیح است:

۱. «ها» در «فانها» به «الارض المقدسه» برمی‌گردد که در آیه ۲۱ همین سوره به آن تصریح شده است. علامه طباطبائی درباره‌ی این که سرزمین مقدس کجاست این‌طور می‌نویسد: «بعید نیست که منظور از سرزمین مقدس، بیت‌المقدس یا شام یا فلسطین و یا کل منطقه شامات باشد؛ زیرا این منطقه به گواهی تاریخ مهد پیامبران الهی و سرزمین ادیان بزرگ و مدت‌ها، مرکز توحید و خداپرستی بوده و به همین جهت تعبیر «سرزمین مقدس» بر آن کاملاً سازگار است»^۱.

۱. طباطبائی، ج ۵، ص ۲۹۲.

۲. منظور از «فی الارض» در این آیه، همان سرزمینی است که چهل سال در آن سرگردان بودند (سرزمینی بین مصر و شام) که به صحرای سینا معروف بود.^۱

۳. در حکمت سرگردانی آن‌ها گفته شده: چون آن‌ها به موسی (ع) گفتند: «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ»^۲ ای موسی! تو و پروردگارت بروید و (با آنان) بجنگید، ما همین جا نشسته‌ایم. به خاطر همین قعودشان دچار عذاب «سرگردانی» شدند؛ به طوری که آن‌ها شب و روز حرکت می‌کردند اما به هیچ جای مشخصی نمی‌رسیدند، گویی به دور خود می‌چرخیدند. در این دوران بود که حضرت موسی (ع) فوت کرد. اکنون آنچه در این آیه باید مورد بررسی قرار گیرد، این است که؛ ظرف زمانی «أَرْبَعِينَ سَنَةً» مربوط به کدام مظلوف است؟ مربوط به «مُحَرَّمَةً» و یا مربوط به «يَتِيهُونَ» است؟

به بیان دیگر آیا آن سرزمین برای همیشه بر آن‌ها حرام است و سرگردانی آن‌ها چهل سال طول کشید و یا، آن سرزمین به مدت چهل سال بر آن‌ها حرام شد؟
تحلیل وجه اول:

اگر بر «علیهم» وقف شود و از «اربعین سنه» ابتداء گردد، بدین معنی خواهد بود که کلام تا «علیهم» کامل است و ظرف زمانی «اربعین سنه» مربوط به «یتیهون» است. بدین ترتیب، تحریم آن سرزمین برای بنی اسرائیل، مطلق و غیر موقت است. ولی سرگردانی و تحیر آن‌ها موقت بوده و مدت آن چهل سال است. از جمله کسانی که این وجه را پذیرفته‌اند می‌توان به ابو عمرو دانی اشاره کرد او ضمن اختیار این وجه، نام کسانی را که پیش از وی این وجه را پذیرفته‌اند، این گونه عنوان می‌کند؛ عکرمه، قتاده، نافع، یعقوب، اخفش و ابوحاتم؛ و از قول کلبی می‌گوید: وقتی بنی اسرائیل گفتند: «أَنَا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا»^۳ هرگز داخل آن سرزمین نمی‌شویم. خداوند فرمود: «فَأِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ (أَبَدًا)»^۴ آن سرزمین برای همیشه بر ایشان حرام است. و هیچ کس از آن‌ها به آن سرزمین وارد نشد به جز «یوشع بن نون وکالوب بن نوفیا»^۳. همان گونه که از این سخنان برمی‌آید، کسانی که به ابدی بودن حرمت سرزمین مقدس بر آن مردمان اعتقاد دارند می‌گویند؛ هیچ یک از کسانی که گفتند «ما هرگز داخل آن سرزمین نمی‌شویم» داخل آن نشدند و در سرگردانی هلاک شدند و فرزندانشان پس از کشتن ستمکاران وارد آن سرزمین مقدس شدند. اما دو اشکال بر سخنان قائلین به این وجه وارد است.

۱. نک. طبرسی، ج ۳، ص ۲۸۱.

۲. سوره مائده، آیه ۲۴.

۳. دانی، ص ۲۳۸.

۱- پذیرفتن اعراب این وجه، مستلزم پذیرفتن تقدیم و تأخیر است زیرا ظرف زمان «اربعین سنه» بر «یتیهون» مقدم شده است و تقدیم و تأخیر (همان‌گونه که پیش از این از قول ابن نحاس، بیان شد) به جز در موارد وجود «توقیف» و یا «حجت قاطع» پذیرفتنی نیست.

۲- وقتی بنی اسرائیل به موسی (ع) گفتند «ما هرگز وارد آن سرزمین نمی‌شویم» سخن آن‌ها مطلق نبود بلکه آن‌ها سخن خود را با «ما داموا فیها»^۱ «تا زمانی که آن‌ها (ستمکاران) در آن هستند»، مقید کردند.

تحلیل وجه دوم:

اگر بر «اربعین سنه» وقف شود و از «یتیهون» ابتداء گردد بدین معنی خواهد بود که ظرف زمانی چهل سال مربوط به «محرمة» است بنابراین تحریم ورود به سرزمین مقدس ابدی و مطلق نیست بلکه مدت آن چهل سال است. در این صورت، می‌توان «یتیهون» را به‌عنوان شروع یک جمله مستأنفه دانست و یا آن‌را یک جمله حالیه گرفت. در صورت مستأنفه بودن جمله «یتیهون فی الارض»، وقف بر «اربعین سنه» وقف کافی است؛ اما در صورتی که آن جمله حالیه باشد، باید پس از «یتیهون فی الارض» وقف شود. البته در هر دو صورت این معنا حاصل می‌شود که هم تحریم و هم سرگردانی به مدت چهل سال بوده است. از جمله دلایل کسانی که این وجه را ارجح می‌دانند این است که در این وجه نیاز به پذیرفتن تقدّم و تأخّر نیست و ظرف زمان در جای خود قرار گرفته، و «اربعین سنه» به ما قبل خود یعنی «محرمة» تعلق دارد. دلیل دیگر این‌که در آیه ۲۱ از همین سوره خداوند درباره‌ی ورود این قوم به سرزمین مقدس می‌فرماید «یا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ».

«ای قوم! به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته، وارد شوید. یعنی خداوند ورود این قوم را به سرزمین مقدّس، «مقدّر» فرموده بود و این با تحریم ابدی آنان سازگاری ندارد. آلوسی در این باره می‌گوید: «تحریم موقت به چهل سال بود نه ابدی، چرا که در صورت ابدی دانستن، با ظاهر «کتب الله لكم» مخالفت دارد».^۲

بنابراین؛ جمع بین «کتب الله لكم» و «فإنها محرمة عليهم» را این‌طور می‌توان بیان کرد که: پدران به خاطر نافرمانی، چهل سال از ورود به سرزمین مقدس محروم شدند و همه آن‌ها در مدت چهل سال از دنیا رفتند و در سرزمین مقدس داخل نشدند؛ ولی فرزندان و نوه‌هایشان، از این تقدیر الهی برخوردار گشتند و همراه با وصیّ موسی (ع) یعنی «یوشع» وارد سرزمین مقدس شدند بسیاری از

^۱. مائده / ۲۴.

^۲. آلوسی، ج ۳، ص ۲۹۷.

مفسران این وجه را ارجح دانسته و بر این اساس آیه را تفسیر کرده‌اند آن‌ها در تأیید این وجه روایتی را از امام صادق (ع) روایت کرده‌اند که: شخصی از امام صادق (ع) درباره آیهی «ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ» سوال کرد. امام فرمودند: آری، خداوند در آغاز برای آنان مقدر کرده بود که در سرزمین مقدس جایگاهی داشته باشند ولی این تقدیر خود را محو فرموده و برای فرزندان آن‌ها مقدر نمود و فرزندان‌شان بعد از مردن پدران داخل آن سرزمین شدند و خدا هرچه را بخواهد محو می‌کند و هر چه را بخواهد اثبات می‌کند و نزد اوست «ام الكتاب»^۱.

نتیجه:

از آن‌چه بیان شد می‌توان این نتیجه را گرفت که سرانجام قوم بنی اسرائیل به آن سرزمین مقدس رفتند و تحریم آن‌ها ابدی نبود. بدین ترتیب اگر «یتیهون» استیناف گرفته شود، کلام تا «اربعین سنه» تمام است؛ و در صورتی که «یتیهون» حال باشد کلام تا «فی الارض» تمام است. بنابراین، وجه دوم ارجح است و وقف، هم بر «اربعین سنه» و هم بر «فی الارض» صحیح است. لذا به نظر می‌رسد، استفاده از علامت وقف معانقه بین «علیهم» و «اربعین سنه» لزومی نداشته باشد در عوض پیشنهاد می‌شود بر «اربعین سنه» علامت «ز» به معنی جواز وقف با اولویت وصل قرار گیرد و بر «فی الارض» از علامت «ج» استفاده شود.

آیهی ششم: سوره اعراف آیه ۱۷۲

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِمَّن طَهَّرَهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن نَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ.

وجه اول:

..... وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ * شَهِدْنَا أَن نَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ.

معنی وجه اول:

و (به‌خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آن‌ها را برگرفت؛ و آن‌ها را گواه بر خویشان ساخت؛ (و فرمود) آیا من پروردگار شما نیستم؟ (فرزندان آدم در پاسخ) گفتند: آری (آنگاه خداوند و فرشتگان گفتند): ما گواهی می‌دهیم (بر این اقراراتان) تا مبدا در روز قیامت بگویید: ما از این (پیمان) غافل بودیم.

اعراب وجه اول:

^۱. نک. رازی، ابوالفتح، ج ۶، ص ۲۱۹؛ زمخشری، ج ۱، ص ۶۲۲؛ آلوسی، ج ۳، ص ۲۹۷؛ طباطبائی، ج ۵، ص ۲۹۴.

^۲. عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۴؛ مجلسی، ج ۵، ص ۲۶۵؛ طباطبائی، ج ۵، ص ۲۹۶.

«بلی» مقول قول فرزندان آدم.

«شهدنا»، استیناف و مقول قول خداوند، یا ملائکه، و یا خداوند و ملائکه.

وجه دوم:

..... وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا * أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ.

معنی وجه دوم:

و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت؛ و آنها را گواه بر خویشتن ساخت؛ (و فرمود) آیا من پروردگار شما نیستم؟ (فرزندان آدم در پاسخ) گفتند: آری، ما گواهی می دهیم (که تو پروردگار مایی). (خداوند چنین کرد) تا مبادا در روز قیامت بگوئید: ما از این (پیمان) غافل بودیم.

اعراب وجه دوم:

«بلی» مقول قول فرزندان آدم، «شهدنا» هم، در ادامه قول فرزندان آدم و در تاکید مضمون «بلی». در این آیه، بحث بر سر جمله‌ی «شهدنا» است عده‌ای آنرا مربوط به عبارت قبل گرفته و آنرا در ادامه قول فرزندان آدم می‌دانند و عده‌ای آنرا مربوط به عبارت بعد گرفته و مقول قول ملائکه و خداوند می‌دانند و این اختلاف نظر باعث شده تا علمای وقف و ابتداء پیشنهاد قرار دادن علامت وقف معانقه در دو سوی «شهدنا» را مطرح کنند. در این آیه نیز، هم‌چون آیات دیگری که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفت، تأثیر تعیین محل وقف و ابتداء بر تفسیر قابل مشاهده است.

تحلیل وجه اول:

اگر بر «بلی» وقف شود و از «شهدنا» ابتداء گردد بدین معنی خواهد بود که سخن فرزندان آدم تا «بلی» تمام است و «شهدنا» شروع یک جمله مستأنفه است که می‌تواند مقول قول ملائکه، و یا خداوند، و یا ملائکه و خداوند باشد. در این صورت «شهدنا» به «أن تقولوا» تعلق دارد. اما «شهدنا» نمی‌تواند سخن ملائکه (به تنهایی) باشد زیرا در این آیه سخن از پیمان و میثاق بین فرزندان آدم و خداوند است و هیچ سخنی از ملائکه نشده است و قرینه‌ای هم که به این امر دلالت کند وجود ندارد. هم‌چنین، «شهدنا» نمی‌تواند سخن خداوند (به تنهایی) باشد زیرا استفاده از صیغه جمع با فعل «أَخَذَ» و «أَشْهَدَ»، که در ابتدای آیه به صورت مفرد آورده شده، مطابقت ندارد.

بنابراین، می‌توان «شهدنا» را سخن خداوند و ملائکه دانست و این اسلوب در آیات دیگر قرآن، سابقه دارد مثلاً درباره هلاکت مجرمان «اهلکناهم» آورده شده، و این بیانگر آن است که گرچه فاعل، خداوند است، اما وسایل و اسباب نیز با او همراهند. از جمله کسانی که این وجه را پذیرفته‌اند و وقف

بر «بلی» را تام می‌دانند، ابو عمرو دانی است.^۱ اما اشکالی که به این وجه وارد شده این است که: همان‌گونه که در ابتدای آیه آمده، این پیمانی بین فرزندان آدم و خداوند است «واذ أخذ ربك من بنی آدم» و در ادامه فرزندان آدم را بر خودشان شاهد گرفته است «و أشهدهم علی انفسهم» نه این که فرشتگان را بر این پیمان شاهد گرفته باشد. بنابراین این طور به نظر می‌رسد که «شهدنا» از قول فرزندان آدم و مرتبط با «اشهدهم علی انفسهم» باشد.

تحلیل وجه دوم:

اگر بر «شهدنا» وقف شود و از «ان تقولوا» ابتداء گردد بدین معنی خواهد بود که «شهدنا» ادامه سخن فرزندان آدم باشد در این صورت «ان تقولوا» متعلق به محذوفی خواهد بود که تقدیرش چنین می‌شود «فعلنا ذلك ان لا تقولوا» چنین کردیم تا؛ در روز قیامت نگوئید ما از این پیمان غافل بودیم. بنا بر توضیحاتی که در تحلیل وجه اول بیان شد، درست‌تر به نظر می‌رسد که «شهدنا» سخن فرزندان آدم باشد زیرا این پیمانی بین خداوند و فرزندان آدم بود و فرزندان آدم بر خودشان گواه گرفته شدند. بدین ترتیب، جمله‌ی «ان تقولوا» علت «أخذ» و «اشهاد» را بیان می‌کند.^۲ بیشتر مفسران این وجه را پذیرفته و بر این اساس آیه را تفسیر کرده‌اند.^۳

نتیجه:

با توجه به این که وقف بر «شهدنا» وجه ارجح شناخته شد، به نظر می‌رسد که نیاز به استفاده از علامت وقف معانقه لزومی ندارد بلکه وقف بر «شهدنا» مورد تأکید است زیرا وصل «شهدنا» به «ان تقولوا» ممکن است معنای وجه اول را به شنونده القاء نماید.

آیه‌ی هفتم: سوره ابراهیم، آیه ۹

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أُنُوفَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ.

وجه اول:

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ * وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ ...

معنی وجه اول:

۱. نک. دانی، ص ۲۷۸.

۲. نک. طباطبائی، ج ۳، ص ۳۰۸.

۳. برای نمونه، طوسی، ج ۵، ص ۲۸؛ آلوسی، ج ۵، ص ۹۴؛ طباطبائی، ج ۸، ص ۳۰۸.

آیا خبر کسانی که قبل از شما از قوم نوح، عاد و ثمود بودند، به شما نرسید.* کسانی که بعد از آنها بودند، فقط خدا از آنها آگاه است، پیامبرانشان برای آنها دلایل روشن آوردند ...

اعراب وجه اول:

«واو» در «والذین من بعدهم»، استیناف؛ «الذین»، مبتداء؛ «لا یعلمهم الا الله» خبر آن.

وجه دوم:

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ * لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ ...

معنی وجه دوم:

آیا خبر کسانی که قبل از شما از قوم نوح، عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنها بودند، به شما نرسید.* فقط خدا از آنها آگاه است. پیامبرانشان برای آنها دلایل روشن آوردند ...

اعراب وجه دوم:

«والذین» در «والذین من بعدهم» عطف بر «الذین» در «الذین من قبلكم»؛

«لا یعلمهم الا الله»، جمله‌ی حالیه، و یا جمله‌ی معترضه.

در این آیه سخن بر سر این است که «والذین من بعدهم» به ما قبل معطوف است، و یا این که ابتدای جمله‌ی معترضه است. به بیان دیگر، وقتی خداوند می‌فرماید: هیچ کس به جز او از آنها آگاه نیست. (آنها را نمی‌شناسد) این عدم شناخت درباره‌ی اقوامی است که بعد از قوم نوح، عاد و ثمود آمدند و یا شامل همه اقوام (نوح، عاد، ثمود و اقوامی که پس از آنها آمدند) می‌شود؟

تحلیل وجه اول:

اگر بر «ثمود» وقف شود و جمله‌ی «وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ» را یک جمله‌ی معترضه بدانیم، بدین معنی خواهد بود که عبارت «أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ» و عبارت «جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ...» را به هم مرتبط بدانیم. در واقع جمله‌ی «جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ...» را جمله‌ی حالیه بدانیم. در این صورت معنی دو عبارت این گونه می‌شود: ← آیا خبر کسانی که قبل از شما از قوم نوح، عاد و ثمود بودند، به شما نرسید؟ در حالی که پیامبرانشان برای آنها دلایل روشن آوردند، اما آنها ... گویا، اقوامی که بعد از قوم نوح، عاد و ثمود آمدند را چون به غیر از خدا کسی به آنها «علم» ندارد کنار گذاشته شود و فقط درباره‌ی اقوامی که نسبت به آنها «علم» وجود دارد سخن گفته شود. در این صورت باید «انباء» رسیده از اقوام نوح، عاد و ثمود، معادل «علم» نسبت به

آن‌ها گرفته شود. اما آیا در این آیه «نباء» با «علم» معادل است؟ «نباء» به معنای خبر مهم و قابل اعتنا است که در این آیه علامه طباطبائی آن را معادل خبر هلاکت و انقراض اقوام آن‌ها می‌داند.^۱ اما در مورد این که منظور از «علم» در این آیه چیست، نظرات مختلفی بیان شده است؛ از جمله گفته‌اند: منظور از علم خداوند، علم به کثرت و تعداد آن‌ها است که شامل تعداد پیامبران آن‌ها و یا تعداد آن اقوام می‌شود و این را فقط خداوند می‌داند.^۲ نظر دیگر درباره‌ی مراد از «علم خداوند نسبت به اقوام» در این آیه این‌که: گفته شده منظور، علم به انساب آن‌ها است، و در تأیید سخن خود روایت کرده‌اند که؛ هرگاه ابن مسعود این آیه را تلاوت می‌کرد می‌گفت: «كذب النسابون» ← نسابون (دانایان علم انساب) دروغ گفتند.^۳ اما نظر سوم، درباره‌ی منظور از علم در این آیه، که جامع‌تر و صحیح‌تر به نظر می‌رسد این‌که: منظور، علم خداوند به حقیقت حال آن‌ها و اطلاع از اسرار و خصوصیات آن‌ها و دانستن جزئیات تاریخ آن‌هاست.^۴ بنابراین، به نظر می‌رسد نتوان در این آیه، «نباء» را با «علم» معادل دانست. به بیان دیگر، ما علاوه بر اقوامی که بعد از اقوام نوح، عاد و ثمود آمدند، نسبت به خود این اقوام نیز «علم» نداریم. و این منافاتی با «أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» ندارد، زیرا «نباء» به معنای خبر مهم و قابل اعتنا درباره‌ی این قوم است. ابن انباری و زکریای انصاری وقف بر «ثمود» را تام می‌دانند^۵ و سجاوندی بر «ثمود» علامت «ط» به معنای وقف مطلق را قرار داده است.^۶

تحلیل وجه دوم:

اگر بر «من بعدهم» وقف شود و از «لا يعلمهم» ابتداء گردد، بدین معنی است که «والذین من بعدهم» به ما قبل خود معطوف است. به این ترتیب، اخبار رسیده شامل همه‌ی اقوام (اعم قوم نوح، عاد، ثمود و اقوامی که بعد از آن‌ها آمدند) می‌شود. هم‌چنین ضمیر «هم» در «لا يعلمهم أَلَا اللهُ» به همه‌ی اقوام برمی‌گردد نه فقط به اقوامی که بعد از اقوام نوح، عاد و ثمود آمدند. در این صورت می‌توان «لا يعلمهم أَلَا اللهُ» را یک جمله‌ی مستقل دانست. بسیاری از مفسران و معربان آن را جمله‌ی معترضه دانسته‌اند.^۷ بنابراین می‌توان آن را به تنهایی (مستقلاً) تلاوت کرد. نظر دیگر این است که؛ «لا يعلمهم

۱. نک. طباطبائی، ج ۱۲، ص ۲۴.

۲. نک. از جمله کسانی که این معنا را در آثار خود ذکر کرده‌اند؛ میدی، ج ۵، ص ۲۲۹؛ ابن جوزی، ج ۲، ص ۵۵ (از قول ابن انباری)

۳. نک. آلوسی، ج ۷، ص ۱۸۲.

۴. نک. طباطبائی، ج ۱۲، ص ۲۴.

۵. نک. ابن انباری، ج ۲، ص ۷۹۳؛ انصاری، ص ۱۰۱.

۶. نک. سجاوندی، ص ۲۴۹.

۷. برای نمونه نک. زمخشری، ج ۲، ص ۵۴۲؛ درویش، ج ۵، ص ۱۶۲.

ألا الله» جمله‌ی حالیه برای همه‌ی اقوام باشد. کسانی که معتقد به حال بودن این جمله هستند با توجه به ارتباط معنایی که بین این جمله و ما قبلش وجود دارد، وقف بر «من بعدهم» را از نوع «وقف کافی» می‌دانند.^۱

نتیجه

از آن‌چه بیان شد، این‌طور به نظر می‌رسد که، «والذین من بعدهم» به ما قبل خود معطوف است و «لا يعلمهم ألاً الله» شامل همه‌ی اقوام می‌شود. بنابراین وجه دوم (وقف بر ألاً الله) ارجح است و وقف بر «ثمود» منتفی است. در وجه دوم چه «لا يعلمهم ألاً الله»، جمله‌ی معترضه باشد و چه جمله‌ی حالیه، در هر دو حالت با ما قبل خود مرتبط است اما به این دلیل که وصل آن به ما قبل ممکن است معنای وجه اول را به شنونده القاء نماید، بهتر است که بر «والذین من بعدهم» وقف شود و جمله‌ی «لا يعلمهم ألاً الله» مستقلاً تلاوت شود.

منابع:

۱. قرآن حکیم و شرح آیات منتخب.
۲. آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ ق روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، اول، دارالکتب العلمیه، بیروت.
۳. ابن انباری، محمد بن قاسم، ۱۳۹۰ ق، الايضاح فی الوقف و الابتداء، مجمع اللغه العربیه، دمشق.
۴. -----، بی تا، النشر فی القرائات العشر، المكتبه التجاریه الکبری، قاهره.
۵. ابن جوزی، عبدالرحمان بن علی، ۱۴۲۲ ق، زاد المسیر فی علم التفسیر، اول، دارالکتب العربی، بیروت.
۶. انصاری، زکریا، ۲۰۰۶ م، المقصد لتخلیص ما فی المرشد فی الوقف و الابتداء، المكتبه الازهریه للتراث، قاهره.
۷. دانی، عثمان بن سعید، ۱۴۰۷ ق، المکتفی فی الوقف و الابتداء، دوم، الرساله، بیروت.
۸. درویش، محی الدین، ۱۴۱۵ ق، اعراب القرآن و بیانہ، چهارم، دارالارشاد، سوریه.
۹. رازی، ابوالفتوح، ۱۳۵۲ ش، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، انتشارات اسلامیه، تهران.
۱۰. رازی، فخر الدین، ۱۴۲۰ ق، مفاتیح الغیب، سوم، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱۱. زرکلی، خیرالدین، بی تا، الاعلام، هشتم، دارالعلم للملایین، بیروت.

^۱. برای نمونه نک. دانی، ص ۲۹۷.

۱۲. زمخشرى، محمود، ۱۴۰۷ ق، الكشاف عن حقايق غوامص التنزيل، سوم، دارالكتاب العربى، بيروت.
۱۳. سجاوندى، محمد بن طيفور، ۱۴۲۲ ق، كتاب الوقف و الابتداء، اول، در المناهج، اردن.
۱۴. سمين، احمد بن يوسف، بى تا، الدر المصون فى علوم الكتاب المكنون، دارالقلم، دمشق.
۱۵. صدوق، ابن بابويه، ۱۳۶۱ ش، معانى الاخبار، انتشارات اسلامى، قم.
۱۶. طباطبايى، محمد حسين، ۱۴۱۷ ق، الميزان فى تفسير القرآن، پنجم، انتشارات جامعه مدرسين، قم.
۱۷. طبرسى، فضل بن حسن، ۱۳۷۲ ش، مجمع البيان فى تفسير القرآن، سوم، ناصر خسرو، تهران.
۱۸. طوسى، محمد بن حسن، بى تا، التبيان فى تفسير القرآن، داراحياء التراث العربى، بيروت.
۱۹. عياشى، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰ ق، كتاب التفسير، چاپخانه علميه، تهران.
۲۰. كلينى، محمد بن يعقوف، ۱۳۶۵ ش، الكافى (اصول و فروع)، دارالكتب الاسلاميه تهران.
۲۱. مجلسى، محمد باقر، ۱۴۰۴ ق، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، بيروت.
۲۲. مغنيه، محمد جواد، ۱۴۱۲ ق، تفسير الكاشف، اول، دارالكتب الاسلاميه، تهران.
۲۳. مبيدى، رشيد الدين، ۱۳۷۱ ش، كشف الاسرار و عده الابرار، پنجم، امير كبير، تهران.